

## در مورد نواندیشان دینی (نصر اشتباه می‌کند)

گفتگو از: محمد فتح آبادی

منبع: مجله گفتمان الگو، شماره ۵، آبان‌ماه ۱۳۹۳

**اشاره:** سنت‌گرایی از جمله موضوعاتی است که همیشه با حواشی مختلف روبه‌رو بوده است. رفتارها و منش اجتماعی سنت‌گرایان و عدم پاسخگویی به سؤالات جدی‌ای که در حوزه تفکر آنها مطرح شده، عمده‌ترین قلمروهای نقد این سنت فکری است. خیلی اوقات به نظر می‌رسد این نقدها از سوی جریان‌های محافظه‌کارتر و احتمالاً با رویکردهای سیاسی وارد می‌شود. اما زمانی که با نقد نواندیشان دینی به سنت روبه‌رو می‌شویم بحث‌ها کمی جدی‌تر می‌شود. از جمله چهره‌هایی که در باب نواندیشی دینی تجاربی به دست آورده و اندیشه‌ورزی نموده است می‌توان از سروش دباغ نام برد که در شماره نخست گفتمان الگو با او به گفت‌وگو نشستیم. پرونده سنت و سنت‌گرایی و دعوت از چهره دگراندیشی برای گفت‌وگو در این باب باعث شد تا بار دیگر به سراغ او رفته و سؤالاتی را در میان بگذاریم. این استاد سابق مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه که هم‌اکنون به تحصیل در مقطع پست‌دکتر در دانشگاه تورنتو مشغول است، بر دقت و معنایابی درست مفاهیم و واژگان و تفاوت قائل شدن بین آنها تأکید فراوان دارد. او البته آشکارا خود را منتقد سنت‌گرایان معرفی کرده و سؤالات مهمی را نیز در باب اندیشه‌های آنان مطرح می‌کند. دباغ معتقد است که سنت‌گرایان باید در یک فضای گفتمانی خود را موظف به ارائه پاسخ‌های منطقی به سؤالات منتقدان خویش بدانند؛ و اگر چنین نکنند، اندیشه و گفتمان ایشان از قوام چندانی در وضعیت معاصر برخوردار نخواهد بود. آنچه در ادامه می‌آید، گفت‌وگوی ما با دکتر سروش دباغ تحصیل‌کرده فلسفه تحلیلی است که فارغ از هرگونه داوری سیاسی انجام شده است.

\*\*\*

**ممکن است گاهی برداشت‌ها از سنت و سنت‌گرایی گنگ به نظر رسد. از نظر شما معنای اصیل سنت چیست؟**

حدود و ثغور سنت زمانی مشخص و معنادار می‌گردد که از آن (سنت) فاصله گرفته باشیم. به‌عنوان مثال زمانی که پای به دوران مدرن گذاشته و از دورانی به دورانی دیگر ورود کنیم، می‌توانیم با کمک فاصله گرفتن از آن امر، گذشته آن را بشناسیم و بشناسانیم. در مورد سنت هم وضعیت به همین شکل است. زمانی که از سنت دینی به معنای سنتی مؤلف از مؤلفه‌های مختلف اصول فقه، عرفان، کلام، و تفسیر سخن می‌گوییم، معطوف به دورانی است که می‌توان آن را رازآلود نامید. در دل آن دوران و گفتمان، سنت دینی به مثابه مهم‌ترین مؤلفه سنت شکل گرفته است. این دنیایی بود که به تعبیر ویر در آن روزگار راز زدایی نشده بود. می‌توان فهمید که در زمانه و زمینه‌ای اسطوره‌ای، یک دیسکورس (گفتمان) شکل گرفت. درک من از سنت بدین گونه است.

ما پای به دوران مدرن می‌نهییم. از قرن شانزدهم — که در عالم فلسفه با سوپزکتیویسم دکارتی شناخته شده و به همین جهت دکارت را پدر فلسفه مدرن انگاشته‌اند — تا عصر روشنگری و قرن هجدهم به این سوی که می‌آییم، تحولاتی در علم تجربی رخ می‌دهد. کپلر، نیوتن، گالیله و کپرنیک ظهور می‌یابند. کیهان‌شناسی و کازمولوژی جدید سر برآورده و با صنعتی شدن مواجه می‌شویم. همه این‌ها در قرن بیستم به نحو دیگری در جهان پیرامون تبلور پیدا می‌کند؛ یعنی مجموعه تحولاتی که شاید قدمت ۴۰۰ تا ۵۰۰ ساله داشته و کم و بیش متعلق به دورانی است که جامعه‌شناسان از آن به عنوان دورانی یاد می‌کنند که جهان پیرامون راز زدایی شده است. بدین معنا که برای تبیین پدیده‌ها و به دست دادن راهکارها، برخی محفوظات متافیزیکی و اسطوره‌ای که ناظر به جهانی Teleological — که غایت مشخصی داشت و به سمت آن غایت روان می‌شد — بود، دیگر در کار نیست. البته نه به این معنا که از در انکار درآیند، اما در هر حال جهان به نحو دیگری فهمیده می‌شود. از زمانی که گالیله این مسئله را طرح نمود که کتاب طبیعت به زبان ریاضی نگاشته شده و نگاه غایت‌محور به غیر غایت‌محور تغییر پیدا کرد، می‌توان گفت چه در عالم ریاضیات، زیست‌شناسی، تاریخ و فلسفه و البته بروز و ظهور علم تجربی — که در دوران صنعتی شدن قرن نوزدهم سر برآورد — ما از نگاه یا گفتمان سنتی که متعلق به جهان رازآلودی که اشاره کردم بود و البته این اختصاص به خاورمیانه و عالم اسلام نداشته و در سراسر عالم این چنین بود، به دوران دیگری پا نهادیم. دورانی که بر اساس آنچه برخی محققان آورده‌اند، یکی از مؤلفه‌هایش فردیت و تفرق انسان‌ها بود. ژانرهایی در حوزه ادبیات و شعر شکل گرفت که با اظهار وجود در می‌رسید. این‌ها اموری بود که در دورانی پیش از چندصد سال گذشته یافت نمی‌شد.

به این معنا می‌فهمم که مقوله‌ای تحت عنوان سنت داریم. البته چنانچه گفتم این سنت مؤلف از مؤلفه‌های مختلفی است. من مشخصاً در باب سنت دینی سخن می‌گویم، شما وقتی راجع به سنت سخن می‌گویید، می‌توانید مؤلفه‌های دیگری از سنت را نیز پیش چشم قرار دهید. مؤلفه‌هایی مثل فرهنگ، آداب، رسوم و آنچه از گذشته دور تاکنون با ما است. اما سنت دینی، سنتی است مؤلف از چندین مؤلفه به توضیحی که آوردم.

درعین حال، ما باید سنت و سنت‌گرایی را از یک‌دیگر تفکیک کنیم. سنت‌گرایی پدیده‌ای مدرن و متعلق به جهان جدید است. مفهومی معادل Traditionalism در زبان انگلیسی است که نگاهی انتخابی به میراث گذشته داشته و در پی احیای پاره‌هایی از میراث گذشته است. با این نگاه که این میراث در روزگار کنونی به ما هویت بخشیده و هم معرفت ما را می‌سازد. کسانی چون شوان، گنون و سید حسین نصر از میان هم‌وطنان ما قهرمانان سنت‌گرایی هستند. تصور آن‌ها این است که حکمت خالده‌ای بر بخشی از میراث گذشته ما مندرج است که عموماً در بخشی از فلسفه اسلامی آن هم فلسفه غیرمشاء و بخشی از سنت عرفانی ما بروز و ظهور پیدا کرده است. آن‌ها معتقدند که جهان جدید به سوی باطل سیر می‌کند و ما برای سامان بخشیدن امورمان، باید بخشی از آن میراث گذشته را که به نحو انتخابی هم اختیار می‌نماییم، احیا کنیم و به آن نام حکمت خالده (Perennial wisdom) می‌دهند. به این نحله فکری هم Traditionalism گفته می‌شود که مؤلفه سنت نیز بدان معنایی که طرح کردم در آن است.

**سید حسین نصر معتقد است که مسئله حکمت خالده به متفکرین و حکمای اسلامی باز می‌گردد. برخی نیز معتقد که منشأ آن غربی است. راجع به این چه نظری دارید؟ درواقع می‌خواهم بگویم منشأ تفکر سنت‌گرایی بیشتر در غرب بوده و یا جهان اسلام؟**

می‌توان گفت که این منشأ در غرب بوده است. اینکه گنون و شوان در وهله نخست در این باب سخن گفتند کاملاً مسلم است. به یک معنا اتفاقاً می‌شود گفت نوعی مغالطه کنه و وجه هم در سنت‌گرایی نهفته است؛ یعنی در بخشی از سنت دینی، کاملاً دین به بخشی از آن سنت تقلیل داده می‌شود. به این معنا شاید شبیه مواجهه‌هایی که برخی از مستشرقان — نه همه آنها — می‌کنند باشد. به عنوان مثال، می‌بینید که بحث از فقه اصلاً در سنت‌گرایی جایی ندارد. حتی ناظر به تفسیر قرآن و سنت الهیات کلامی ما مطرح نیستند. بلکه فقط بخشی انتخابی از عرفان اسلامی و فلسفه اسلامی که حتی فلسفه مشاء هم در آن جایی ندارد، مورد بحث است. اگر شما این را به مثابه نوع یا نماینده‌ای از سنت یا میراث پس‌پُشت می‌دانید، به نظر من این کاملاً انتخابی بوده و یک ریداکشن (کاهیدگی) در کار است.

هیچ زمانی ندیده‌ایم که سنت‌گرایان فی‌المثل راجع به فقه تئوری‌پردازی کرده باشند، یا توضیح دهند که ما به چه معنایی در این باب احیاناً باید برخی از احکام را برگیریم یا برخی را بازخوانی و ترجمه فرهنگی کرده و یا اینکه نه، باید مر احکام را لحاظ کرد. مثل پاره‌ای از فقها که به فقه سنتی باور دارند. به همین خاطر فکر می‌کنم رفورمیست‌های مذهبی تصویرشان از سنت خیلی واقع‌بین‌تر است. البته اشکالی ندارد که کسی با رفورمیست‌های مذهبی همدل نباشد، اما من فکر می‌کنم آنها به اینکه متن مقدس، سنت، تاریخ دین و الهیات چگونه شکل گرفته است، توجه دارند. از منظر آنها، ما برای اینکه سلوک معنوی و خوانش انسانی و اخلاقی از دین را در روزگار معاصر سامان بخشیم، باید به بازخوانی اعتقادی آن همت بگماریم. حتی فکر می‌کنم درک برخی از روحانیون سنتی ما هم از سنت درست است. حالا چه موافق باشیم یا نباشیم. وقتی آیت‌الله بروجردی و یا آیت‌الله خویی که روحانیون سنتی هستند از سنت دینی سخن می‌گویند، سنت را به همین معنا به کار می‌برند. یعنی سنتی که مؤلف از مؤلفه‌های مختلفی بوده و شامل الهیات، تفسیر، عرفان و فلسفه است. البته ممکن است با بخشی از آن هم موافق نباشند. می‌دانیم که آقای بروجردی موافق کلاس فلسفه مرحوم طباطبایی در قم نبود. خود من از آقای منتظری شنیدم، که گفتند یک‌بار آقای بروجردی من را صدا کرد و گفت: اسم طلابی را که در کلاس فلسفه آقای طباطبایی حاضر می‌شوند، به من اطلاع بده تا ببینم راجع به شهریه آنها چه فکری کنیم!

این مسائل وجود دارد، اما به هر حال فلسفه اسلامی بخشی از سنت دینی پس‌پُشت ما است. منظورم این است که این معنا از سنت نزد کثیری از روحانیون سنتی ما مثل آقای طباطبایی و مرحوم آقای مطهری روشن بود. فکر می‌کنم که درک نواندیشان دینی ما از سنت جامع‌الاطراف است، اما ایشان خوانش خودشان را به دست می‌دهند و این سنت را پالایش انتقادی می‌کنند.

**مفهوم توسعه نزد سنت‌گرایان چگونه است؟ آیا وقتی صحبت از سنت و سنت‌گرایی می‌شود درواقع داریم در مورد ضد توسعه صحبت می‌کنیم؟**

این‌ها در عمل نشان داده‌اند که با توسعه مشکلی ندارند. برخی از سنت‌گرایان که در آن سوی جهان اسلام و جهان جدید زندگی می‌کنند، از تکنولوژی و ابزار تکنولوژیک استفاده می‌کنند. فکر نمی‌کنم عملاً با توسعه این سبک زندگی مشکلی داشته باشند. اما فکر می‌کنم از لحاظ نظری احتیاج به توضیح دارد. سنت‌گرایان معتقدند فلسفه جدید و علم جدید از بیخ و بن باطل بوده و به کج‌راهه رفته است. خوب پس ابزار و ادوات تکنولوژیک هم میوه‌های همین علوم تجربی جدید هستند. برای من خیلی روشن نیست که در این باب نظرشان چیست. چون عملاً از تکنولوژی استفاده می‌کنند. به‌طور کلی فکر می‌کنم سنت‌گرایان چند مشکل دارند: اولاً این مدعا که جهان جدید از زمان فلسفه و علم جدید به بیراهه رفته است، یک ادعای بلاذلیل که صرفاً ادعا است. من نمی‌فهمم چرا مدعی هستند که فلسفه و علم جدید از بیخ و بن به بیراهه رفته است؟ این مدعیات را در نوشته‌های جناب نصر و همدلان ایشان دیده‌ایم. آنها باید برای اینکه به کل فلسفه مغرب زمین از دکارت، هگل و کانت دست رد می‌زنند، دلیل اقامه کنند.

مسئله دوم هم این است که نگاهشان به سنت پس‌پُشت ما، سنت دینی انتخابی است. حتی اگر شما از کثیری از روحانیون و کسانی که در حوزه دین‌پژوهی کار کرده‌اند پرسید، فکر نمی‌کنم سنت را به معنایی که سنت‌گرایان می‌گویند بفهمند. به نظرم در کار سنت‌گرایان نوعی کاهیدن (ریداکشن) وجود دارد که باز آن هم به نظرم بلاذلیل است. به تعبیر فنی دچار نوعی مغالطه کنه و وجه هستند. به این خاطر که سنت دینی یعنی سنتی که مؤلفه‌های مختلفی دارد؛ فقه، کلام، تفسیر، فلسفه و تاریخ دین دارد. اگر سنت‌گرایان بخواهند احیاناً اتهام ارتجایی‌اندیشی را پس بزنند، باید بگویند این مؤلفه‌های مختلف سنت چه جایی در نظام اندیشگی آنها دارد. تا موضع روشنی نسبت به آنها اتخاذ نشده یا به درستی صورت‌بندی یا نقد نشوند، این خوانش از سنت، خوانش موجهی نخواهد بود. من آن خوانش را دلخواهی و Arbitrary می‌بینم. خوب این دغدغه‌های معنوی سنت‌گراهاست، اشکالی هم ندارد. اما اینها باید توضیح دهند که چگونه از توسعه که از مظاهر دنیای جدید است بهره می‌برند.

سید حسین نصر در امریکا زندگی می‌کند، شوان هم قبلاً همین‌طور بوده است. سنت‌گرایان در بخش‌هایی از کره خاکی که توسعه‌یافته هستند (که از میوه‌های جهان جدید است) زندگی می‌کنند! هیچ‌گاه به مناطق توسعه‌نیافته‌ای مثل آفریقا نرفته‌اند.

## شهید مطهری می‌گوید اسلام در ذات خود غیر قابل تغییر نیست. آیا اسلام مطهری و اسلام سنت‌گرایان متفاوت است؟

به نظرم فهم‌ها و قرائت‌های مختلفی از اسلام وجود دارد. یعنی قرائتی که مطهری از اسلام یا به عبارتی سنت دینی می‌کند، با قرائت و خوانش نصر تفاوت جدی دارد. نزد مطهری فلسفه مشاء، تاریخ اسلام، رابطه متقابل ایران و اسلام، مباحث تفسیری و مباحث الهیاتی هم بخشی از سنت دینی است. بالاخره اصول فلسفه و روش رئالیسم را مرحوم مطهری نوشته یا در زمینه مباحث کلامی کار کرده است. به صرف اینکه هر دو اینها معطوف به یک سنت یا یک گذشته سخن می‌گویند و یا احیاناً

پاره‌ای اشتراکات یا شباهت‌های اولیه از این حیث دارند، نباید بسنده کرد. مسئله بسی فراخ‌تر از این است و آن قدر که من می‌بینم اختلافات جدی در اینجا وجود داشته و خوانش و درکشان از سنت با هم متفاوت است.

در دوره‌ای در تورنتو آراء شایگان را تدریس می‌کردم، شایگان هم خیلی متأثر از کوربن بوده و خوانش اینها از شیعه و اسلام خیلی کوربنی است. کوربن سویه‌های ازوتریک و باطنی دین را خیلی پررنگ کرده است. به نظر من مطهری به درستی کوربن را نقد می‌کرد. او می‌گفت شیعه البته سویه‌های ازوتریک (Esoteric) داشته، اما همه‌اش که اینها نبوده است. پیامبر جنگ هم داشته، در مدینه حکومت کرده و زندگی ایشان نیز صرفاً سویه‌های ازوتریک و باطنی نداشت. در کار کوربن نوعی تقلیل و انتخابی عمل کردن دیده می‌شود. به نظر من این انتقاد درست است. بر همین سیاق می‌توان استدلال کرد و خوانش نصر و سنت‌گرایان از میراث گذشته را هم انتخابی دانست. اما به‌رحال خوانش‌ها متفاوت است.

**آیا نواندیشی یا روشنفکری دینی به دنبال یک آشتی بین جریان سنت، سنت‌گرایی و دنیای مدرن است. یعنی تلاش‌هایی که روشنفکران دینی ما مثل خود آقای دکتر سروش و سایرین انجام داده‌اند، برای یافتن راه میانه‌ای بین این دو جریان است؟**

فکر می‌کنم فاصله میان سنت‌گرایی دینی و رفورمیست بسیار است. چند ماه پیش مقاله‌ای تحت عنوان «الهیات روشنفکری دینی و نسبت‌سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی» منتشر کردم. در آن مقاله توضیح دادم که توجیه‌های بدیل در این عرصه بنیادگرایی دینی، سنت‌گرایی دینی، نگاه سنتی، احیاگرایی دینی و رفورم دینی است.

پروژه کسانی چون مرحوم مطهری احیاگری دینی بود. پروژه سروش، شبستری و دیگر نواندیشان پروژه‌ای رفورمیستی است. آنها جهان جدید را جدی گرفتند و در پی بازخوانی انتقادی سنت رفتند. سنت‌گرایی تفاوت‌های زیادی دارد. پروژه آنها نوعی بازگشت به جهان پیشامدرن است. اما برخلاف بنیادگراها، حس نوستالوژیک و سویه‌های ایزوتریک و باطنی برای آنها مهم است. می‌توان گفت که مسئله آشتی نیست، بلکه میان سنت‌گرایی و رفورم دینی تفاوت بنیادینی وجود دارد. آنها اگر می‌خواهند آشتی هم دهند، برای دیندارانی است که به نحوی دل در گرو معنویت داشته، ولی می‌خواهند در جهان جدید هم زندگی کنند! رفورمیست‌های دینی به این معنی می‌خواهند یک آشتی میان معنویت نهادینه شده در ادیان و درعین حال جهان جدیدی که با علم، فلسفه و ابزار تکنولوژیکی که جدیداً شناخته می‌شود برقرار کنند. پس به این معنا در پی آشتی هستند، اما نه با سنت‌گرایان. پروژه سنت‌گرایان فاصله بسیاری با رفورمیست‌های مذهبی دارد. رفورمیست‌ها در دوجا با سنت‌گرایان مشکل جدی دارند، یکی بدبینی نسبت به جهان جدید و یکی خوانش دلبخواهی و من‌عندی از سنت و میراث گذشته.

**روشنفکران دینی در جریان توسعه ایران چقدر مؤثر بوده‌اند؟**

فکر می‌کنم بعد از انقلاب خیلی توسعه‌اندیش بوده‌اند. چند ماه پیش مصاحبه‌ای مفصل تحت عنوان «قناعت و معیشت» داشتم که هم راجع به آرای عبدالکریم سروش در باب توسعه بود و هم توسعه نواندیشان دینی. من فکر می‌کنم که آنها با

توسعه بر سر مهرند، در عین حال می‌کوشند که توضیح دهند که به لحاظ معنوی، تکنولوژی نباید مخدوم ما بشود. این گونه نیست که ما در خدمت تکنولوژی باشیم، تکنولوژی و توسعه باید در خدمت ما باشد. البته مسئله چندان ساده نیست. در وهله نخست ممکن است هر کسی بگوید ما هم همین فکر را می‌کنیم، اما آن نقدهایی که هایدگر و برخی دیگر نسبت به تکنولوژی در جهان جدید طرح نموده‌اند، به این معنی که از جایی به بعد ابزار و ادوات تکنولوژیک آدم را به سوی خودش می‌کشاند و گویی که فرد دارد به سوی آن روان می‌شود مهم است. این همان جایی است که فکر می‌کنم به درستی محل تأکید روشنفکران دینی بوده که ما نباید فراموش کنیم که بالاخره باید دغدغه‌های معنوی مان را باید در این دنیا پاس بداریم. قرار است که سهم تن و بدن و جهان پیرامون را بدهیم اما به اندازه، تا مجالی برای پرواز کردن و در نور دیدن فضاها بی‌کران پدید آید. پس نواندیشان به این معنا با توسعه بر سر مهر بوده و از ارتباط وسیع معیشت و معرفت و فضیلت سخن گفته‌اند. آن‌ها بر این باورند که معیشت در حد خودش یا همان برآورده کردن نیازهای اولیه مهم است.

### عقلانیت سنت‌گرایان با عقلانیت مدرن چه تفاوت‌هایی دارد؟

عقلانیت مدرن مستقل از دین بوده و به محصولات تعقل قدر می‌بخشد. این یعنی عقلانیت انتقادی Critical Rationality و از فرآورده‌های جهان جدید است و به خودآئینی و انسان خود فرمان‌فرما در می‌رسد. عقلانیت سنت‌گرا کاملاً با عقلانیت مدرن و جدید بر سر مهر نیست. تصور می‌کنم عقلانیت سنت‌گرا بیشتر به عقلی پسیو، برخلاف عقل مدرن که اکتیو است، متصف می‌شود! عقلی که از میراث عرفانی ما نسب برده و با سوپزکتیویسم بر سر مهر نیست. در واقع عقلانیتی است که پاسداشت محصولات عقل نظری و عقل مستقل از دین را جدی نمی‌گیرد. عقل سنت‌گرا به این معنا با آن چه موسوم به عقل مدرن است، تفاوتی ماهوی دارد.

چنانچه اشاره کردم سنت‌گرایان با جهان جدید و تظاهرات آن بر سر مهر نیستند. آنها دکارت را به مثابه نمادی از فلسفه مدرن که سوپزکتیویسم به او منتسب می‌شود بر نمی‌تابند. عقل سنت‌گرایان عقلی Perennial یا حکمت خالده بوده که از دل جهان اسطوره‌ای بر می‌خیزد. به عبارت دیگر تصویری که حکمای مسلمان از عقل داشتند، یک ذهن آینه‌ای صفت است که در مقابل حقیقت قرار می‌گیرد و به جای رئالیزی پیچیده، رئالیزی خام را نمایندگی می‌کند. در واقع این عقلانیت انتقادی نیست.

عقلانیت جدید می‌کوشد تا از متافیزیک‌اندیشی متعارف و سنتی فاصله بگیرد. در کی که پیامبران عصر روشنگری، فیلسوفان مدرن و ناقلان مدرنیته از عقل و عقلانیت دارند، بالمره با آنچه نزد سنت‌گراها مشهور و برگرفته است، تفاوت دارد. خوب سنت‌گرایان نیز این تلقی از عقلانیت را به هیچ وجه بر نمی‌تابند.

### سنت‌گراها، منشأ سنت را امری قدسی می‌دانند، این امر قدسی و تأثیر آن چیست؟

رفورمیست‌های دینی یا روحانیون سنتی هم به ساحت قدسی باور دارند. آنچه مهم است، درک امروز ما از ساحت یا به تعبیر شما امر قدسی است. سنت‌گرایان کل سنت را به مثابه یک پکیج قدسی می‌دانند. بنابراین زمانی که از علم و فلسفه

سخن می‌گویند، چنین درکی دارند. این مسئله در نوشته‌های سید حسین نصر هم قابل پیگیری است. اما مهم این است که معنایی که رفورمیست‌های مذهبی یا روحانیون سنتی از کلمه سنت می‌فهمند با سنت‌گرایان تفاوت دارد. آن‌ها نیز ساحت قدسی هستی را باور دارند، اما در عین حال به کثرتی غیرقابل تبدیل به وحدت در باب سنت می‌اندیشند. همچنین لف و نشر تاریخی سنت، برایشان مهم است. یعنی ایده‌های انتزاعی یا قدسی پای بر فرش انضمام نهاده و در رودخانه تاریخ جاری شده است. بنابراین تصور می‌کنم که نواندیشان دینی بدون انکار رویه قدسی به سویه‌های زمینی آنچه که معطوف به میراث پس پشت است، توجه دارند.

**آرش نراقی از سنت‌گرایی غیرانتقادی و انتقادی صحبت می‌کند. او معتقد است که سنت‌گرایی انتقادی، سنت‌گرایی است که به عقلانیت برون‌دینی نگاه مثبت دارد و سنت‌گرایی غیرانتقادی آن سنت‌گرایی است که عقلانیت برون‌دینی را بر نمی‌تابد و نمی‌پسندد. اساساً این طور تقسیم‌بندی‌ها به چه دلیلی اتفاق می‌افتند؟ آیا برای توجیه بعضی جریان‌های سنت‌گرایی است یا یک مبنای علمی و آکادمیک دارد؟**

نراقی موضع مختار خود را سنت‌گرایی انتقادی نامیده است. من می‌خواهم بگویم آنچه که الان مطرح نظر ماست سنت‌گرایی غیرانتقادی یا سنت‌گرایی و ترادیشنالیزم است. اینکه این‌ها پایه آکادمیک دارد یا نه؟ باید گفت بله، بالاخره چنین بحث‌هایی مطرح شده است. سنت‌گراها هم با اینکه موضع‌شان صورت‌بندی شود، مشکلی ندارند. بله چنین تفکیک‌هایی وجود دارد. من در مقاله «الهیات روشنفکری دینی» کوشیده‌ام، به مصداق تعرف الاشیاء باضدادها این تفاوت‌ها را نشان داده و بگویم رفورم دینی چه تفاوت‌ها و تشابه‌هایی با مواضع بدیل دارد و چگونه رفورمیست‌های دینی با تلقی و صورت‌بندی خودشان به میراث پس پشت نظر می‌کنند. البته به روایت من این خوانش گزینشی دلخواهانه نیست. در عین حال مسئله آنها بحث قرار دادن معرفت دینی در میان جغرافیای معارف معاصر است. از این منظر آن‌ها تلائم و تناسب میان اینها را سراغ گرفته و به گفت‌وگوی انتقادی، بازخوانی و پالایش انتقادی همت گماردند. این پروژه رفورم دینی است.

پروژه ترادیشنالیزم پروژه دیگری است. پروژه احیاءگری دینی هم پروژه دیگری است که می‌کوشد بر جوانب مغفول دین انگشت تأکید نهد. البته چندان هم نسبت به معرفت جدید آشنا نیست، اما از منظر دیگری به قصه نگاه می‌کند. شخصی چون مرحوم مطهری که یک احیاءگراست، می‌کوشد تا خوانشی عقلانی هم از سنت به دست دهد، اما نگاه او به نظر من نگاهی غیر سلکتیو است. از این حیث مواجهه عالمی چون مطهری یا طباطبایی با سنت، جامع‌الاطراف‌تر است.

سنت‌گرایان نیز مشی خود را دارند. به‌رحال با کثرتی مواجهیم که به اعتقاد من بهتر است به این کثرت پردازیم و آن را صورت‌بندی کنیم. ما با احیاءگری دینی، رفورم دینی، سنت‌گرایی دینی و بنیادگرایی دینی مواجهیم. اینها را باید خوب فهمید و از یک‌دیگر تفکیک کرد. از قضا در این تفاوت‌ها است که خیلی از امور شناخته می‌شوند. شما بر اساس رفورم دینی، حتی سنت‌گرایی دینی و بنیادگرایی دینی را هم بهتر می‌فهمید. پس این طبقه‌بندی مؤثر است و به ما کمک می‌کند. اتفاقاً من در عین اینکه موضع مشخصی دارم — فرد نمی‌تواند بیش از یک موضع از این مواضع را اتخاذ کند — اما به استقبال این کثرت

می‌روم. به عبارت دیگر من شخصاً به پروژه رفورم دینی باور دارم و سالیانی است که در این حوزه کار می‌کنم. من این حوزه را در تقابل و تضادها - تضاد به معنای منطقی - و تفاوت‌هایی که با دیگر پروژه‌های بدیل دارد بهتر می‌فهمم. مخاطبان هم اعم از اینکه به پروژه احیای دینی یا رفورم دینی یا سنت‌گرایی دینی باور داشته باشند، می‌توانند تفاوت‌ها را دریابند.

### منظور سنت‌گرایان از علم مبتنی بر حکمت همان علم دینی است یا نه؟

اینکه سنت‌گرایان به علم دینی معتقد باشند، خیلی برای من روشن نیست و نیاز به بررسی بیشتری دارد. اما مفهومی موسوم به علم دینی وجود دارد که متضمن استفاد کردن دیسپلینی به نام علم است که در میان معارف هم به ودیعت نهاده شده است. معارف دینی، اعم از اینکه مشخصاً در باب علوم انسانی دینی یا علوم تجربی دینی طرح شود. البته من فکر می‌کنم که این موضوع موجهی نیست و چنان‌که در مقاله‌ای هم نوشته‌ام، بستگی به این دارد که مراد ما از علم چه باشد! اگر علم را به موضوع، روش یا غایت تعریف کنیم، باز هم روشن نیست که چه چیزی مدنظر قائلان به علم دینی است؟ یا اگر هم روشن باشد من فکر می‌کنم که ناموجه است. گاهی هم سخن بر سر این است که هنوز متولد نشده و می‌خواهیم آن را راه بیندازیم. باید گفت که روش دینی و غیردینی ندارد. اگر مراد هم غایت دینی است، به نظر من خیلی از مواقع در اخلاق کاربردی توضیح داده شده و تبیین شده است، اگر مراد از دین اخلاق است. پس بدین معنای غایت، اگر ما دین را هم‌عنان با اخلاق یا پاره‌ای راهکارهای اخلاقی فرض نماییم، اعم از این که شخص اخلاق علمی را رعایت کند و اینکه عالم، عالم متخلقی شود، باز هم می‌توانیم اینها را با پیش چشم قرار دادن اخلاق سکولار هم توضیح دهیم. پس اینجا دیگر علم به این معنا دینی نمی‌شود.

خوب اگر مسئله موضوع است؛ یعنی می‌گوییم روانشناسی، فیزیک و جامعه‌شناسی اسلامی باید مشخص کرد مراد و منظور چیست؟ آیا این بدین معنی است که هیچ‌یک از این علوم تاکنون محقق نشده و ما درباره امری سخن می‌گوییم که ۱۰ یا ۵۰ سال بعد مشخص می‌گردد. اگر این‌گونه است پس باید آن را بعداً قضاوت کرد. بدین خاطر که علم اصطلاحی متعلق به جهان سه است و به قول پوپر، آزمایشگاه‌ها، کتابخانه‌ها و نشریاتی دارد.

فعلاً که چیزی تحت این عنوان جامعه‌شناسی اسلامی و فیزیک اسلامی به معنای دیسپلین بودن علم نداریم. البته ممکن است شما بگویید این پرسش گشوده است و ممکن است در آینده به آن پرداخته شود. خوب در این صورت چو فردا شود فکر فردا کنیم. باید صبر کنیم. اگر چیزی با نام علم پدید آمد، باید دیسپلینی باشد که هویت جمعی، جاری و بین‌الذهانی داشته باشد. اما مادامی که چنین چیزی محقق نشده است، قاعدتاً عقل حکم می‌کند که آدم ساکت باشد. خلاصه می‌توان معنایی از علم دینی فهمید، اما من آن را تصدیق نمی‌کنم و فکر می‌کنم موضوع ناموجهی است. اما اینکه منظور سنت‌گراها از علم دینی یا علمی با صبغه الهی همین معنا از علم دینی باشد — که باز هم به نظر من ناموجه است — باید درباره آن بیشتر بحث کرد.

### میان انسان سنتی و سنت‌گرا چه تفاوتی وجود دارد؟



انسان سنتی لزوماً سنت گرا نیست. انسان سنتی می تواند شامل کثیری از مردمان کوچه و بازار باشد. اینها در کی سنتی از دیانت و اخلاق داشته و نگاهشان به سنت نگاه انتخابی نیست. به تعبیر عبدالکریم سروش، در باب سنت دینی، کثیری از دینداران معیشت‌اندیش در شمار دینداران و انسان‌های سنتی هستند. البته انسان سنتی اعم از انسان دینی است؛ یعنی کسی می تواند انسانی سنتی باش، اما فی‌المثل به فرهنگ قدیمی ما خیلی تعلق خاطر داشته باشد و بدان تاسی کند. اما در بستر دینی، انسان‌های سنتی عموماً همان دینداران معیشت‌اندیش و عموماً هم دینداران معیشت‌اندیش اخروی هستند؛ یعنی کسانی که معطوف به سامان بخشیدن سلوک معنوی‌شان حرکت می کنند. نماد این سنخ از دینداری هم روحانیون هستند که سلوک دینداران معیشت‌اندیش را سامان می‌بخشند.

اما انسان سنت گرا چنانچه تاکنون بحث کردیم این گونه نیست و خوانشی گزینشی از سنت دینی داشته و لزوماً هم دینداری‌اش، دینداری معیشت‌اندیش نیست. ممکن است دینداری تجربت‌اندیش بوده و به تجربه‌های دینی بها داده و به پاره‌ای از انسان‌های معنوی در ذیل سنت دینی ارج می‌نهد: انسان‌هایی مثل مولانا، شیخ اشراق و امثال ذلک، اما صورت‌بندی آنها از مفهوم سنت اشکال دارد. اما انسان سنتی و سنت‌گرایان یا سنت‌گرایان دینی متعلق به دو سنخ از دینداری‌اند.

**قولی از آقای اعوانی است که می‌گویند: «ما معمولاً از سنت یک معنای مبتدل و پیش‌پاافتاده مستفاد می‌کنیم. تعابیری مثل فضای سنتی، بستنی سنتی و از این قبیل که در آنها واژه سنت به کار رفته است، بیانگر همین معناست. همین‌طور سنت به معنای رسم، عادت که اصلاً با سنت مورد نظر ما انطباق ندارد.» بعد هم ایشان می‌گویند: «سنت به معنای مورد نظر ما سنت‌شکنی است.» این چه سنتی است که می‌خواهد از لحاظ سنت‌گراها شکسته شده و از بین برود؟**

در پنج سالی که در انجمن حکمت فلسفه کار می‌کردم و دکتر اعوانی ریاست انجمن را عهده‌دار بودند، کثیری از این سخنان را از ایشان شنیده‌ام. البته لازم است در همین فرصت از مدیریت بسیار راهگشای ایشان تشکر کنم. اما بله آنچه در باب سنت در سؤال شما مطرح شد یک معنای دم‌دستی از سنت است. در عین حال در این گفت‌وگو من از آن منظر و معنای عرفی به بحث سنت پرداختم. کوشیدم تلقی خود از سنت را به دست داده و بگویم سنت مؤلف از مؤلفه‌های مختلف میراث گذشته ما است. فکر می‌کنم در تلقی سنت‌گرایان از سنت، همه مؤلفه‌های سنت لحاظ نشده و به این معنا فکر می‌کنم آن خوانش، خوانش Arbitrary یا خوانش تقریر‌گرایانه و دلخواهی باشد. اما آن سنت‌شکنی که دکتر اعوانی اشاره می‌نماید یک نوع خلاف آمد عادت عمل کردن است. چون به هر حال تأکید بر بخش‌هایی از سنت است که احیاناً در طول تاریخ هم محل اقبال فقها واقع نشده است؛ یعنی عرفان و بخش‌هایی از فلسفه که طنین عرفانی دارد. قهرمانان سنت‌گرایان نیز کسانی بودند که چندان قدر هم ندیده‌اند و بلکه مثل شیخ سهروردی مقتول واقع شده و به دست فقها کشته شده‌اند. به این معنا می‌شود گفت که سنت‌گرایی با دینداری سنتی معیشت‌اندیش که به نحو اکثری در جوامع دینی بروز و ظهور پیدا کرده، متفاوت است. سنت‌شکنی را من این‌گونه می‌فهمم که سنت‌گرایان خلاف آمد عادت عمل کردند؛ یعنی بر بخش‌هایی از سنت انگشت تأکید نهاده‌اند که کمتر محل تأکید واقع شده و کمتر ملاک و محک دینداری آنها بوده است.

مثلاً همین بخش‌هایی از عرفان اسلامی، فلسفه اسلامی و تأکید بر حکمت خالده و نوعی وحدت گوهری ادیان، تساهل و تسامحی که در سنت گرایان دیده می‌شود. این‌ها همه خلاف آمد عادت عمل کردن است و به تعبیر جناب اعوانی نوعی سنت‌شکنی پیشه کردن است.

به نظر من چنان‌که در پاسخ به پرسش قبلی گفتم شاید نوعی دینداری تجربت‌اندیش که از قضا دینداری نخبه‌گرایانه است، موضع مختار عموم سنت‌گرایان باشد. البته در مقابل دینداری معرفت‌اندیش که موضع فلاسفه است و دینداری معیشت‌اندیش که موضع قاطبه دینداران در تمام جوامع است. به این معنا می‌شود گفت که آن سنت‌شکنی است و در جای خود قابل تقدیر است.

اما در عین حال آن دو نقدی که چند بار در این گفت‌وگو ذکر کردیم از آن رفت، بسیار مهم است. یکی این مدعای بلا دلیل که جهان جدید از زمان دکارت به این سو و بروز و ظهور فلسفه و علم جدید به بیراهه رفته است. دوم هم اینکه در این سنت، ملاک و محک برای گزینش این مؤلفه‌ها چیست؟ اما این پرسش‌ها، پاسخ موجهی در درون کار تراژیک‌نالیست‌ها نمی‌یابد. البته در عین حال با اینکه یک معنای متعارف و به تعبیر ایشان مبتدلی هم مثل بستنی سنتی و ... وجود دارد، خیلی عرفی و عمومی است و خوب این مد نظر سنت‌گرایان نیست. البته من یا فلسفه پژوهان و محققانی مثل من هم قاعدتاً معنای دم‌دستی از سنت را مدنظر قرار نمی‌دهیم. اما پرسش‌ها باید پاسخ داده شود. گفت‌وگوهای عالمانه و دوستانه بدون این که خدایی ناکرده به کسی انگیزه زده شود، خوب است. این گفت‌وگوها به غنی‌تر شدن فضای اندیشگی ما کمک می‌کند. در نهایت هم عرض کنم در جاهایی از سید حسین نصر خوانده‌ام که تعابیری دارد که مثلاً روشنفکری دینی یا نواندیشی دینی خدمتی به سنت دینی نکرده است. فکر می‌کنم این سخن درست نیست و به نظرم رفورمیست‌های دینی با پالایش انتقادی سنت به زیست سنت در روزگار راززدایی شده کنونی، مدد رسانده‌اند. ولی تلقی خودشان از سنت یعنی آن سنتی که به نظر من جامع‌الاطراف است. سنت‌گرایان هم خوب است در عین حال که مواضع سلبی یا انتقادی خودشان را می‌گویند، پرسش‌هایی را نیز که درباره پروژه آنها طرح می‌کنند، پاسخ دهند تا تلقی روشن‌تری به دست آید.

### اساساً در ایران جریانی غالب در حوزه سنت‌گرایی قابل تشخیص است؟

در ایران جریانی تحت عنوان سنت‌گرایی شکل نگرفته است. البته سنت‌گرایی قائلان، طرفداران و باورمندان دارد، اما فکر نمی‌کنم هیچ‌گاه بدل به گفتمان غالب شده باشد. البته از حالا به بعد را نمی‌دانم. به قول مارکوزه، تاریخ شرکت بیمه نیست. بنابراین ممکن است طی چند دهه آتی این اتفاق بیفتد. هر چند بعید می‌دانم به این خاطر که سنت‌گرایان با فرآورده‌های معرفتی جهان جدید بر سر مهر نیستند. لذا با توجه به تجربه چند دهه اخیر در ایران، فکر نمی‌کنم سنت‌گرایی بدل به جریان غالب شود.

گفتمان مسلط باید مشخصاتی داشته باشد. صدای ویژه و نشر وسیع از ویژگی‌های گفتمان مسلط است. در برهه‌ای از زمان در مورد اندیشه‌های رفورمیستی این اتفاق افتاد. در دوران موسوم به دوم خرداد و جنبش اصلاحات یک گفتمان مسلط در جامعه بروز و ظهور پیدا کرد. این حضور فقط در میان نخبگان و علاقه‌مندان به خوانش دموکراتیک از دین نبود. شاهد بودیم

که این صدا و گفتمان در مجلس حضور یافت، رئیس‌جمهور این‌گونه سخن گفت، احزاب و روزنامه‌هایی پدید آمده و آن ایده‌ها را پخش کردند. این یعنی شکل‌گیری یک جریان اجتماعی غالب. در باب سنت‌گرایی فکر نمی‌کنم در دهه‌های اخیر این اتفاق افتاده باشد. قبل از انقلاب هم به همین شکل بوده است. گفتمان دینی انقلابی پررنگ بود و دین محور مسلط بود. چه کسانی که به حسینیه ارشاد می‌رفتند و چه مبارزان دهه ۵۰ شمسی بر همین نهج و سیاق کار می‌کردند و پیش می‌رفتند. اما سنت‌گرایی از آنجا که یک نگرش نخبه‌گرایانه است، فارغ از نقدهای معرفتی که امثال من به آن دارند، به نظر من هیچ‌گاه به مثابه یک گفتمان حاکم مسلط در نخواهد آمد. البته خوانش و قائلان خود را خواهد داشت، اما نه به نحو اکثریتی.